

در فوریه ۱۹۱۷ روسیه سلطنتی، نصف اروپا، یک سوم آسیا، تحت رژیم پلیسی انعطاف ناپذیر و متمرکز ی زندگی می کرد و تنها یک قدرت سیاسی در آن به حساب می آید و آن شخص تزار بود. روسیه به عنوان یکی از مقتدرترین، کم تمدن ترین و تسخیر ناپذیر ترین دولت های زمان شهرت داشت.

درباره روش ها و هدف های انقلاب روسیه هر طور قضاوت شود تردیدی نسیت که این انقلاب ارزش بررسی و تعمق را دارد. از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و تکنیک بسیار عقب مانده بود و حدود ۹۰ درصد از مردم این کشور تحت نظام ارباب رعیتی سرواژ به کشاورزی بود.

انفجار انقلابی ۱۹۱۷ ریشه های عمیقی داشت، عدم رضایت قرن ها بود که رویهم انباشته شده بود، طبقه دهقان یعنی ۸۵ درصد جمعیت از قدیمی ترین ایام زیر چکمه بردگی تقریباً کامل زندگی می زدند در حالی که در قسمت های دیگر جهان وضع زندگی دهقان به تدریج بهتر می شد در روسیه رژیم سرواژ پیوسته سخت تر می گردد.

فقر عظیم دهقانان بیش از اینکه نتیجه فقدان زمین که امری مسلم بود باشد، ناشی از روش های بیش از حد ابتدایی کشاورزی بود. دهقان آزاد شده که پرداخت بهای باز خرید دست و بالش را بسته بود، می دید روزی که او بتواند برای بازده زمین مورد بهره برداریش به قدر کافی سرمایه بیندوزد، به این زودی ها نخواهد رسید.

افزون بر این دهقان صاحب اختیار خود نبود، اگر او از قید مالک زمین آزاد شده بود کماکان به تمدن روستایی که عنصر تشکیل دهنده اصلی و بنیادی سازمان هاست به شمار می رفت،

وابسته بود. این رویه تا انقلاب ۱۹۰۵ که لنین آن را تمرین عمومی انقلاب ۱۹۱۷ می نامید ، حکمفرمان بود این ضربه بزرگ لازم بود تا طبقات مسلط به طور جدی در صدد ایجاد یک طبقه خرده دهقان برآیند تا در برابر تبلیغات گروه های افراطی محکمترین نقطه اتکا نظام اجتماعی باشند.

رشد طبقه کارگر، به انتها درجه زنده نیز عامل بی نهایت مهم در جامعه روسیه قبل از انقلاب به شمار می آید. سرمایه داری به اسلوب غربی دیر وارد روسیه شد. به همین دلیل بود که بر شالوده های کهن و قدیمی پیشرفت های بی نهایت سریع کرد. در مورد رونق بزرگ صنعتی می توان گفت که بین رویدادهای تازه ای که قبل از جنگ در روسیه به وقوع پیوست مهمترین آنها بود اگر این رونق چنین گستره ای داشت دقیقاً به این سبب بود که در چهارچوب عقب ماندگی کشور روی دارد.

هیچ چیز حیرت انگیز تر از تضاد بین وضع صنعت و کشاورزی نبود. سرنوشت ساز ترین جنبه این فرآیند یکی از نتایج سیاسی آن بود. تمرکز کارگران در کارخانه های خیلی بزرگ، معنی بسیار ساده ای داشت. کارگران هر روز با یکدیگر در تماس بودند. شرکت آنها در مبارزات یگانه روزانه برای تامین زندگی آنها را متحد کرد. این وضع با متحد کردن آنها و با ایجاد روحیه دسته ای و گروهی درآنان صرف نظر از ایدئولوژی یا اندیشه های سیاسی این افراد به یک عامل ویژه بسیار مهم در سطح کل جامعه تبدیل کرده بود. (کارمایکل ۱۳۶۳، ۳-

درواقع امواج انقلاب در اروپا، روسیه تزاری را نیز تحت تاثیر خود در آورده بود. دکابریست

ها با ایجاد مجمع نجات خواستار ایجاد اصلاحاتی در نظام سیاسی اجتماعی روسیه گردیدند.

این شورش که عمدتاً توسط عده ای از روشنفکران، ثروتمندان، مالکان و نظامیان صورت

پذیرفته بود، به علت ماهیت غیر توده ای آن به شدت سرکوب گردیده و عاقبت ناکام ماند.

نهضت ملی روسیه پس از ناامیدی مردم از اصلاحات سال ۱۹۶۱ میلادی تزار الکساندر دوم

در قالب ۴ جریان شکل گرفت که این جریان ها نارضایتی توده های را سازمان داده و

در نهایت زمینه های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را به وجود آوردند.

الف) مردم گرایان یا پوپوکسیت ها (دهقانان) نهضت مردم گرایی متکی بر پرستش مردم بوده

و معتقد بودند که تنها یک سوسیالیسم ارضی که بر مبنای کمون روستایی استوار باشد، می

تواند روسیه را نجات دهد. اینها معتقدند دهقانان در تضاد شدید و ریشه ای با حکومت

تزاری قرار داشتند و در پی متشکل ساختن آنها بودند. مردم گرایان اعتقاد شدید به شورش و

طغیان داشتند و از درون این جنبش مردم گرایی یک جناح تروریست به وجود آمد که به قتل

الکساندر دوم فعالیت خود را به اوج رساندند. از معروف ترین چهره های مردم گرایی

روسیه، نوچایوف، باکونین، پیتر لاوروف و تکاچوف بودند.

ب) مارکسیت ها (کارگران) بر ظهور یک طبقه کارگر (پرولتاریا) توجه داشتند که به نظر آنها

می بایست وظیفه برپا کردن انقلاب را بر عهده گیرند. در واقع مارکسیسم روسی ترکیبی بود

از امید مسیحیایی نیرومند و یک متدولوژی که علمی وانمود می شد.

ج) گرایش به غرب

د) اسلام گرایان (پدرسالاران)

در برابر غرب گرایان گروه هایی از روشنفکران از روسیه گرایش به فرهنگ و سنت های ملی ملی روسها و اسلارها را مورد تاکید قرار می دادند در این باور بودند که روسیه تزاری باید با تکیه بر ویژگی های انحصاری فرهنگی و تاریخی خویش در پی تحقق رسالت تاریخی خود و نه پیروزی از غرب باشند. از این نظر آنها پطر کبیر با انهدام زندگی سنتی روسها سبب تضعیف کلیسای ارتودوکس نیز گردیده بود. (چزوه استاد میرحسینی صفحه ۳ تا ۱۸)

عوامل پیدایش انقلاب سال ۱۹۰۵ م :

۱- شکست روسیه از ژاپن در سال ۱۹۰۵

۲- افزایش تبلیغات، بولشویک ها علیه حکومت تزاری

۳- نارضایتی مردم از اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه

۴- گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری و شورش های دهقانی

۵- ادامه قیام توده ای و درگیری های مسلحانه

نطفه های انقلاب:

اگر در جستجوی نطفه های انقلاب ۱۹۱۷ باید انقلاب ۱۹۰۵ را مرور کنیم. برای یافتن ریشه های اصلی این یک باید بیشتر به عقب برگردیم. منشا برخورد طولانی بین جامع و رژیم سلطنتی را که در ۱۹۱۷ به سقوط امپراتوری ۳۰۰ ساله، خانواده رومانوف و کمی بعد به استقرار رژیم کاملاً تازه ای در روسیه منجر شد. باید در اصطلاحاتی که در غیر قرن دوم، نوزدهم، در این کشور انجام گرفت جستجو کرد.

در دوران سلطنت الکساندر دوم (۱۸۵۵-۱۸۸۱) اصلاحات عمیقی در جهت نوسازی جامعه روس از جمله القای «سرواژ» و ایجاد شوراهای محلی، «زمستوا» و تغییرات در سیستم قضایی صورت گرفت. محرک الکساندر در این اصلاحات عوامل اقتصادی و اجتماعی بود و افکار لیبرالی شایع در بعضی کشورهای اروپایی در این تغییرات نقشی نداشتند. وقتی الکساندر دوم به تخت نشست در روسیه ۲۲ میلیون «سرف» و متعلق به مالکان بزرگ و ۱۹ میلیون سرف متعلق به دولت وجود داشت.

الغا سرواژ دو نتیجه قابل ذکر به بار آورد از یک طرف موجب سرخوردگی دهقانان شد زیرا اگر قید و بند سرواژ از دست و پای آنها برداشته شده عملاً در همان وضع وابستگی ماندند. بعد از آن همه انتظار آزادی و مالکیت زمینی، که کشت می کردند جز خانه و تکه زمینی که متصل به آن بود چیزی به دست نیاوردند. از طرف دیگر الغای سرواژ به اقتصاد کشور تکانی داد و موجب یک جهش صنعتی شد که وقتی جنگ ۱۹۱۴ آغاز شد، قابل ملاحظه بود. مالکین

نیز از این اصلاحات ناراضی بودند زیرا عایدات آنها را سخت تقلیل می داد به طور خلاصه با

وجود اصلاحات اکثریت عظیم دهقانان روسی عملاً همان وضع عضو درجه جامعه را حفظ

کردند. (پزشک زاد، ۲۰، ۱۳۸۳)

شروع فعالیت انقلابی:

فعالیت انقلابی که تا آن موقع وجود خارجی نداشت، بلافاصله بعد از الغای سرواژ به وجود

آمد و توسعه یافت. اولین سازمان انقلابی در سال ۱۸۶۱ به نام زمین و آزادی به وجود آمد که

از یک مقاله روزنامه انقلابی زنگ که در لندن به وسیله الکساندر هرزن منتشر می شد، الهام

گرفته بود. در طول سال های بعد انتشار اوراق انقلابی و اعلامیه های آتشین رو به افزایش

گذاشت به خصوص دانشجویان در این جنبش های انقلابی فعال بودند.

دولت جنب و جوش دانشجویان و شورش های دهقانان را به شدت سرکوب کرد. تنها

موفقیت انقلابیون قتل الکساندر دوم در سال ۱۸۸۱ بود.

فعالیت های تروریستی که به ترور الکساندر دوم منجر شد، به خوبی نشان داد که ترورهای

فردی اگر به عنوان سمبل و تبلیغات بتواند اثری داشته باشد، راه حل مساله نیست. در این

احوال بود که مارکسیم به وسیله آنتیلیجنسیا (روشتفکران) وارد روسیه شد. پل خانوف که به

اتفاق آکسلرود گروه رهایی کار را تاسیس کرده بود، آثار مختلف مارکس را به روسی ترجمه

کرد و خود او مارکسیم از طریق انتشار آثار فلسفی در باره ماتریاسیم و برداشت مارکس از

تاریخ کمک در دوران سلطنت الکساندر سوم (از ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۴) اجتماعات دانشجویی متعدد

برای مطالعه مارکسیم به وجود آمد. در این احوال که فعالیت تئوریک با توسعه صنایع و ایجاد یک حرکت کارگری مقارن شده بود. سازمانی به نام اتحاد مبارزه برای رهایی طبقه کارگر در سن پترزبورگ به وجود آمد (پزشکرا ۱۳۸۳.۲۳)

ورود لنین به صحنه:

بر اثر دخالت لنین بود که حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه به دو قسمت تقسیم شد، هنگام اخذ رای درباره ایسکرا (روزنامه‌ای که در دسدسامبر ۱۹۰۰ از طرف پرخانوف، لنین و مارتوف تاسیس شده بود) لنین حائز اکثریت شد. از آن موقع به طرفداران لنین عنوان بلشوییک و. به مخالفان آنها که در اقلیت بودند لقب منشوییک دادند. (که از الفاظی از زبان روسی به معنای اکثریت و اقلیت گرفته شده است)

سیستم سیاسی روسیه در مجموع تا آغاز قرن بیستم تغییر محسوسی نکرده است. قدرت در دست امپراتور متمرکز است و این قدرت مطلقه حتی با القای سرواژ تا حدی مستحکم تر شده زیرا این اصلاحات طبقه اشراف را تضعیف کرده است. کلیسای ارتودوکس پشتیبان قدرت مطلقه است ولی انقلاب ۱۹۰۵ ضربه‌های شدیدی به این قدرت وارد می‌آورد.

مورخین مارکسیت بحران ۱۹۰۵ را به عنوان انقلابی معرفی می‌کنند که در آن کارگران نقش اساسی داشتند. از تظاهرات کارگری «یکشنبه سرخ» تا اعتصاب عمومی اکتبر سپس تشکیل سویت‌ها و شورش مسکو و غیره همه جا کارگران صف اول صفحه را اشغال می‌کنند و

نیروی محرکه بحران هستند. این برداشت ساده انگاری واقعیت و حتی قلب واقعیت است.

زیرا به طوری که خواهیم دید وقایع بسیار پیچیده تر از این است. (پزشک زاد ۱۳۸۳ و ۲۵)

جنگ روس و ژاپن

در ژانویه ۱۹۰۴ جنگ روس و ژاپن که علت عمده آن رقابت دو کشور بر سر تسلط بر منچوری و کره آغاز شد.

ارتش روسیه بر اثر فرماندهی نالایق و فقدان تجهیزات مناسب از ارتش ژاپن شکست خورد. در سپتامبر ۱۹۰۵ با میانجی گری رییس جمهوری آمریکا تئودور روزولت قرارداد صلح در شهر پورتموث آمریکا بین طرفین امضا شد.

حکومت تزار بر اثر این شکست تضعیف شد. مسائل و مشکلات داخلی وضع قابل انفجاری به وجود آورده بود و این شکست در حکم جرقه ای بود که به انبار باروت رسید به این ترتیب که نیروهای اجتماعی و سیاسی انقلاب فرصت حمله به رژیم اقدام موثری یافتند. خلاصه آن که بحران اجتماعی که بر اثر بحران اقتصادی به وخامت گراییده بود به بحران حکومت گره خورد.

در آغاز ژانویه ۱۹۰۵ چند اعتصاب در پایتخت سن پترزبورگ صورت گرفت. دولت برای مقابله با تبلیغات سوسیال دموکرات ها و اقدامات نفوذی آنها در بین کارگران ایجاد اتحادیه های کارگری تحت هدایت کشیشی به نام گاپون را تشویق کرده بود. به این ترتیب در سن پترزبورگ ۱۲ اتحادیه کارگری به وجود آمده بود که ۳۰ هزار عضو داشت. گاپون که مامور

پلیس سیاسی روسیه بود ماموریت داشت که کارگران را از تقاضاهای سیاسی بازدارد و

تقاضاهای آنها را در اطراف مسائل منحصر اقتصادی متمرکز سازد.

روز ۲۱ ژانویه ۱۹۰۵ تعداد ۲۵ هزار تن از کارگران در پایتخت در حال اعتهصاب بودند
(پزشک زاد ۱۳۸۳ و ۲۸)

نقش جنگ د رانقلاب: بعضی از مورخین به جنگ روس و ژاپن به عنوان یکی از عوامل

انقلاب ۱۹۰۵ زیاده از آن چه باید بها می دادند در مقابل محققینی از جمله مارتین مالیا کوشیده

اند سهم جنگ را در انقلاب ۱۹۰۵ معین کنند. مالیا می نویسد در وضع روسیه در ۱۹۰۴ وضع

یک بحران عمومی است. تمام طبقات اجتماعی در حال جوشش هستند. لیبرالها، صاحبان

مشاغل آزاد، طبقه کارگر که برنامه اش از حدود انسانی کردن شرایط کار تجاوز نمی کند،

دهقانان که عطش زمین دارند و دانشجویان سلاح به دست و خلاصه اکثر طبقاتی که جامعه

روس را تشکیل می دهند، در مقابل حکومت مطلقه تزار جبهه گرفته اند. اتفاق رای عظیمی

بین طبقات جامعه وجود دارد و درباره این دوران نباید برای نظریه موهوم تمایز بین انقلاب

بوژوائی و انقلاب پرستاریایی که به وسیله مارکسیت ها وارد تاریخ روسیه شده است ارزش

چندانی قائل شد.

روسیه در ۱۹۰۴ می خواست با انقلاب علیه تزار سیم به یک مجلس موسسان دست یابد که

این مجلس متعاقبا به حل مسائل پردازد. لیبرالها معتقدند بودند که پس از استقرار حکومت

قانون در روسیه نباید از احزاب سوسیالیست نگران بود. از این وحشتی نداشتند که انبوه

دهقانان یا کارگران سوسیالیست هر چند اکثریتی در مجلس موسسان داشته باشند، به آرمان شهر سوسیالیسم رای بدهند.

آنها اعتقاد داشتند که احزاب انقلابی سوسیالیسم ریشه عمیقی نه در طبقه کارگر و نه در روستا ندارند و وقتی کشور در برابر مسائل واقعی اش و در برابر منافع واقعی نمایندگان مجلس موسسان قرار گیرد، دیگر کسی از انقلاب سوسیالیستی صحبت نخواهد کرد (پزشک زاد ۱۳۸۳ و ۳۶)

به این ترتیب همگی حتی انقلابیون در این امر وحدت نظر داشتند که در مرحله اول باید یک انقلاب از نوع برژوائی و ضد استبدادی برای جانشین ساختن سلطنت مطلقه به وسیله یک مجلس موسسان به وجود آورند و در مرحله دوم به تصمیم گیری در باره نیازهای واقعی کشور پردازند اما در این بحران عمومی دو واقعه اثر گذار پیش آمد: سرکوب بی تمیز و شدید بدون دادن امتیاز متقابل که وضع را وخیم تر کرد. ۲. یک جنگ بد عاقبت که حکومت نتوانست به دستاویز آن به یک بسیج کلی توفیق یابد. جنگ روس و ژاپن، نقش جنگ بیسمارک علیه اتریش و فرانسه را بازی نکرد بالعکس این جنگ بعد از یک دوران کوتاه اتفاق ملی بی درنگ و رو، به مخالفت علیه حکومت مطلقه مبدل شد زیرا شکستها عدم صلاحیت و عدم لیاقت رژیم را ثابت کرد و دولت طبق یک سناریوی کلاسیک به تاخیر شروع به دادن بعضی امتیازات کرده وعده مذاکره در باره ایجاد یک مجلس مشورتی داد. این امتیازی بود که در سال ۱۹۰۱ وقتی بحران به آن درجه از شدت نرسیده بود با حسن استقبال روبرو شد ولی

در سال ۱۹۰۴ دیگر برای آرام کردن مردم کافی نبود بالعکس فقط اشتها را تیزتر کرد. و عملاً نتیجه آن یکشنبه خونین بود. برای اولین بار توده های شهری بانیت مسالمت آمیز و تقاضای اعطای یک قانون اساسی وارد صحنه شدند. این هدف اساسی تظاهرات بود و در اینجا حادثه ای که معمولاً آتش به انبار باروت می زند، اتفاق افتاد. آنچه در ۱۹۰۵ در روسیه اتفاق افتاد در خطوط کلی همان بود که در سال ۱۸۰۹ در فرانسه اتفاق افتاد. تمام طبقات جامعه در یک سلسله جنیش های پیاپی نزدیک به هم علیه حکومت مطلقه به حرکت درآمدند که یک مجلس ملی مطالبه کنند. این بحران طولانی تر از بحران ۱۷۸۹ فرانسه شد زیرا تا ماه اکتبر برای دادن وعده مجلس دست به دست کردند. اگر این بحران اشکال تازه ای به خود گرفت از این جهت بود که شرایط قرن بیستم بسیج توده های شهری را به کمک وسایل جدید (راه آهن، تلگراف، تلفن، وسایل ارتباطی پیشرفته تر و...) به سطح ملی کشاند و در حدود پایتخت محدود نماند.

جنیش ۱۹۰۵ یک جنیش طبقات متعدد جامعه است که رهبری آن به دست بورژوازی اقتصادی نیست بلکه به دست لیبرال ها به طور اهم است. (که الزاماً بورژوا نیستند) که از طرف دهقانان و کارگران حمایت می شوند. (پزشکزاد ۱۳۸۳ و ۴۰)

بحران اقتصادی:

در پایان ۱۹۱۵ یک بحران مواد خوراکی بخصوص در شهرها به وجود آمده بود. در حمل و نقل بی نظمی کم سابقه‌ای حکمفرما شده بود. جنگ اقتصادی روسیه را به سختی مختل کرده بود. تولید کشاورزی به میزان زیادی تقلیل یافته بود. قطع روابط اقتصادی با اروپای مرکزی مشکلات عظیمی به وجود آورده بود زیرا یک سوم صادرات روسیه قبل از جنگ به کشورهای این منطقه و یک دوم واردات از آنجا بود.

در پایان ۱۹۱۶، اقتصاد روسیه دچار بحران شدیدی بود، صنایع و کشاورزی گرفتار رکود جدی شده بودند. حمل و نقل در نهایت بی نظمی و صندوق‌های دولت خالی بود. در جبهه‌ها اسلحه به اندازه کافی وجود نداشت و برای هر سه سرباز یک تفنگ و برای هر هنگ سه مسلسل و برای تمام جبهه ۶۰۰ توپ سنگین باقی مانده بود. تلفات روسیه به دو میلیون نفر بالغ شده بود که یا در جبهه کشته شده بودند یا در اردوگاه‌های اسیران جنگی در المان جان سپرده بودند. تعداد معلولین از ۴ میلیون نفر متجاوز بود. (پزشکراد ۱۳۸۳: ۶۵)

روسیه در آستانه انقلاب

۱- توسعه اقتصادی:

رییس جمهوری فرانسه تحت تاثیر قدرت روسیه قرار گرفته بود. او که در پانزدهم ژوئیه ۱۹۱۴ طی بازدید رسمی وارد سنت پترزبورگ شده بود با سرود ماری یز و شعار خداوند نگهدار تزار باد، مورد استقبال قرار گرفت. ۲۲ میلیون کیلومتر مربع وسعت ۱۹۰ میلیون نفر جمعیت و ثروت های طبیعی بی پایان روسیه را که از ۱۸۹۴ از طریق قراردادی نظامی به فرانسه پیوسته بود، به هم پیمانی بی نظیر مبدل می ساخت. خاندان رومانوف که از سه قرن پیش بر سرنوشت امپراتوری فرمانروایی داشت موفق شده بود به این کشور متنوع که در آن نژاد های مختلف اسلاو و اقوام متعدد بومی در کنار یکدیگر به سر می بردند وحدت سیاسی و زبانی را تحمیل کند.

اعلام خطر سال ۱۹۰۵:

رخداد های سال ۱۹۰۵ در ذهن مردم زنده مانده بود. اغتشاشی که راهبی به نام گاپون با افکار پوپولیستی در پایتخت به راه انداخته بود، آغشته شدن میدان کاخ زمستانی به خون صدها کارگر در آن یکشنبه سرخ (۹ ژانویه ۱۹۰۵) که به بهای از میان رفتن محبوبیت تزار در میان توده های کارگری تمام شد. آشوب در روستاها که «خروس سرخ» مالکان را از «لانه های به آتش کشیده اشان» قرار می داد و آنگاه در پاییز بعد از آن که شکست دریایی تسوشیما (۱۵ مه ۱۹۰۵) سرنوشت جنگی را تعیین کرد که پیشتر با تصمیم پورت آرتور (آوریل ۱۹۰۵) به

مخاطره افتاده بود. اعتصابی عمومی که نفس موجودیت رژیم سلطنتی را تهدید می کرد. گویی شاخه های ضعیف نیکلای دوم بیش از این قادر نبود امپراطوری پتر کبیر و کاترین بزرگ را حفظ کند.

بازگشت موج انقلابی: علی رغم تمایلات سوسیالیستی و انقلابی که بحران سال ۱۹۰۵ به ناگهان درم یان مردم آشکار ساخته بود، و با وجود هیجان دهقانان که از آزادی های اعطایی سال ۱۸۶۱ چندان خشنود نبودند آنان این اقدام را تنها گام نخست در جهت صادره کامل زمین ها ا ز اشرف زمین دار می دانستند. اوضاع می توانست خوشبینانه تلقی شود. سوسیال دموکرات ها که موفق شده بودند از دستگیری ها و ازنظارت حاکم مطلق اوکرانا یا پلیس سیاسی جان به در برند به خارج گریخته و به صفوف تبعیدیان پیوسته بودند. همانها که رژیم امپراطوری از چندین نسل پیش سبب ناتوانی در ارائه عرصه ای برای کاربرد قابلیت هایشان آنان را از خود رانده بود. دیگران یا به زندان افتاده و یا تبعید شده بودند. آزاد و شکنجه پلیسی و تزلزل شدید اجازه می داد تا گروه هایشان را متلاشی کرد، ارتباطاتشان را برید و سازمان هایشان را تا حدودی زیادی در ۱۹۰۵ مسئول گسترش همزمان اغتشاش ها در سراسر خاک روسیه بودند، قطعه قطعه کرد. محافل سوسیال دموکرات، بدون امکانات، جدا شده از توده های کارگری، محکوم به عملیات راه زنی (سلب مالکیت های معروفی که از سوی اعضای جناح بلشویک حزب سوسیال دموکرات انجام شده بود) به منظور تامین مخارج ستاد هایشان در خارج از کشور، فاقد رهبری و دچار تفرقه مانده بودند. کارگران نیز خسته از تلاش های

انقلابی و ناامید به سبب اقدامات سرکوب گرانه رژیم به حالت خمودگی پیشین خود باز می گشتند. پیش بینی کنندگان مسائل سیاسی معتقد بودند سوسیالیست ها دست کم به یک نسل فرصت نیاز دارند تا از شکستشان کمر راست کنند.

پیشرفت:

مجموعه اوضاع و احوال و رونق دوباره اقتصادی در سرتاسر اروپا، اکنون به نفع و رژیم امپراطوری تمام می شود. در روسیه مخارج سنگینی که بازسازی امکانات نظامی به کشور تحمل می کرد، به رونق اقتصادی دامن می زد. بسیار بودند کسانی که شکست ارتش های روسیه را در مقابل ژاپنی ها ناشی از عدم کفایت صنایع نظامی می دانستند که به صورت کارخانه های کوچک دوستی پراکنده بودند و سازمان آنها به دوره پترکنی بر می گشت. تورم بودجه نظامی که از ۴۲۰ میلیون روبل در سال ۱۹۰۰ به ۶۴۷ میلیون در سال ۱۹۱۰ می رسید و سپس در سال ۱۹۱۳ به ۸۶۱ میلیون بالغ می شد (یعنی ۲۱/۱ درصد بودجه کشور) به سود صنایع زغال سنگ و بویژه ذوب فلزات بود و بازی رقابتی آنها به نوسازی شتاب می بخشید. مراکز دور افتاده همچون کارخانه های قدیمی منطقه اوران نیز، که مدتها به بازار منطقه ای خویش دل بسته بودند، بیدار شده بودند؛ عامل این بیماری؟؟؟ اقتصادی بود که همزمان نیروی کار فزایندهای را در کارگاه های کشتی سازی دریای بالتیک، معادن دونک صنعت نساجی منطقه مسکو، و یا میدان های نفت قفقاز متمرکز می ساخت. رقمی برای ارائه تصویری از، این بحران رشو کفایت می کند: تولید فولاد از ۳۰ میلیون پوند در سال ۱۹۰۰ به

۱۵۰ میلیون پود در سال ۱۹۱۳ رسید. برسد به این ترتیب ۵۳/۱ درصد نیازها را، در مقابل

۱۷/۲ درصد نیازها در سال ۱۹۰۰ می پوشاند.

بیداری اقتصادی روستاها: حتی روستاها که در اصلاحات سال ۱۸۶۱ بدانها عنایتی نشده بود،

از اهداف و برنامه های حکومت بهره مند شد. حکومت که علاقه بود نوعی بورژوازی

روستایی ایجاد کند، می کوشید تامیر را از پای در آورد، زیرا این شیوه عامل عقب ماندگی و

عادات کهنه کشاورزی قلمداد می شد و کلیه اقتصاد دانان آن را مضر می دانستند و سرزنش

می کردند که کشا. رزان را از اصلاح قطعه زمین هایی که گاه گاه توزیع می شد، باز می دارد.

نخست وزیر، استولپین معما بر این سیاست بود، سیاستی که آشکارا می کوشید تا بر طبقه ای

از مالکان جدید یعنی کولاگها، یا دهقانان ثروتمند و فعال تکیه کند. او این موضوع را بدون

پرده پوشی در برابر دوما می سوم توصیف کرده بود: «حکومت اعمال خود را بر مالکیت فردی

قوی بنیه ای استوار می سازد که در تجدید بنای امپراطوری ها بر پایه های محکم رژیم

سلطنتی نقشی بر عهده خواهد گرفت».

توسعه مالکیت فردی می بایست به تنوع جامعه روستایی کمک کند و به صورت پادزهری در

برابر سوسیالیسم انقلابی در آید به صورتی که کم و بیش بر تمام دهقانان روستایی تأثیر

بگذارد.

توسعه:

سال به سال صنعت رکوردهای تولیدی خود را می شکست، روستایی که سرانجام از موانع سنتی خود رهایی یافته بود، به سوی یک اقتصاد سودآور بازار روی می اورند. محافل تجاری پویا و برخوردار از بازار وسیع داخلی را، نمونه امریکا مسور ساخته بود و بیش از پیش تلاش می شد که از این نمونه الهام گرفته شود. روسیه در سال ۱۹۱۴ گوی برگزیده شده بود تا حرکتی تازه و صاعقه وار را شروع کند. رشد سریع جمعیت (جمعیت این کشور تقریباً ظرفاً یک قرن چهار برابر شده بود و به لطف افزایش سالانه ۲ میلیون نفر، همچنان رشد می یافت)، سرعت توسعه صنعتی نویدهای عظیم سرزمین های آسیایی که بهره کشی از آنها در ردیف اول مسائل روز قرار می گرفت، همه و همه این کشور را، در این سال ۱۹۱۴، به یکی از مهیب ترین قدرت ها تبدیل می ساخت. عقیده شخصی قیصر آلمان نیز که سرعت رشد روسیه او را به فکر فرو برده بود؛ و زمانی کا مشاورانش به او اطلاع دادند که توازن قوا به زیان او تحویل پیدا می کند، جمله معنی دار «اکنون یا هرگز» را به آنها گوشزد کرد.

۲- نقطه های سیاه

– تجدید اغتشاش ها:

با وجود تمام آنچه گفته پیشرفت ها، ضعف های دو گانه رژیم کاملاض علاج نکرده بود: ناپیچ بودن شمار بورژوازی روسید و افزوای سیاسی توده های مردم که از شرکت در سونوشت خویش به دو نگاه داشته می شوند. شروع دوباره اغتشاش های را این گونه می

توان توجهی کرد: مرگ توستوی و تظاهراتی که در نوامبر ۱۹۱۰ در مراسم تشیع و تدفین این شخصیت معتر به راه افتاد. طلیعه جنبش بود؛ شخصیتی که مورد سوء ظن حکومت و لعن و تکفیر کلیسای ارتودوکس قرار گرفته بود. نهضت هنوز در این ایام، محدود به بخشی از دانشجویان نیمه سوسیالیست، استادان لیبرال و از کارمندان دون پایه محدودی شد که نسبت به عوالم انسان گرایانه و سوسیالیست مآبانه، و به شیوه های پوپولیستی و پرومته گونه این نویسنده نامدار حساسیت نشان می دادند. آنچه حکومت را دچار دلمشغولی بیشتری می کرد آغاز دوباره اغتشاش و تروریسم بود: در تابستان ۱۹۱۱ استولپین به قتل رسید؛ کسی که سیاست هایش و کامیابی هایش را بر او نمی بخشودند. چند ماه بعد در آوریل ۱۹۱۲، پایتخت دردمندانه خبر قتل عام های؟؟؟ را دریافت می کرد که در پی سرکوب اعتصاب در یکی از اردوگاه های دور افتاده کار در سیبری اتفاق افتاده بود. در کشوری که اعتصاب تقریباً همواره رنگ سیاسی به خود می گرفت، زنده شدن این نهضت، ارزشی هشدار دهنده داشت در ۱۹۱۲، شمار اعتصاب کنندگان ناگهان به ۵۰۰۰۰۰ نفر بالغ شده بود. و در اواسط سال ۱۹۱۴ این رقم به یک میلیون نفر نزدیک می شد.

– طغیان روستاها:

طبقه کارگر که نقش فوق العاده ناچیزی در دوره ما داشت و با آن احساس همبستگی نمی کرد، به سوی راه های فراقانونی کشیده می شد. اما اهمیت طبقه کارگر از نظر کمی، در مقایسه با اهمیت توده های دهقان که حدود ۹۰ درصد جمعیت را در بر می گرفتند، بسیار اندک بود.

پشتیبانی سالیان آنها از رژیم تزاری دیگر بس بود، رژیمی که موفق شده بود شورش های سال ۱۹۰۵ را به لطف وفاداری «کشاورزان یاشاق پوش» خویش در هم شکند. با این حال اعطای امتیاز که در سال ۱۸۱۶ فوق العاده محتاطانه بود. و واگذاری جزئی و پرهزینه زمین هایی را که دهقانان حق خود می دانستند، در چندین مورد مشروط بود، نتوانسته بود به اغتشاش در روستاها پایان دهد. ایجاد بورژوازی روستایی از سویی شمار کشاورزان بی زمین را افزایش داده و بر اهمیت پروستاریاری دهقانی که نسبت به تبلیغات انقلابی شنوایی داشتند، افزوده بود. وجود سوسک و ساس؟؟؟ حکومت نمی توانست دو برابر ادامه اغتشاش روستاها که از سال ۱۹۰۵ رو به افزایش بود، با در برابر غارت و آتش سدن خانه های اربابی، مضطرب نشود. اینها نشانه آن بود که دهقانان، ناخرسند از تدابیر نیمبند سال ۱۸۶۱، در دهکده های پر جمعیت خود همواره در انتظار سلب مالکیت قطعی از زمین های اربابی نشسته اند.

۳- رژیم و سلسله سلطنتی

- پایه های رژیم:

از دیدگاه پادشاهی غرق در سنت های استبدادی، هر گونه تقسیم قدرت، در واقع می بایست انتظاری غیر قابل تحمل جلوه کند. هر اندازه که کشیدن بار رژیم استبدادی سنگین بوده باشد، این رژیم تشکیل نظام سیاسی منسجم و نسبتاً ماده ای را می داد و به کار بستن اتوکراسی، نهفته به تلاش پر خرج سازش و انطباقی که وضعیت خواستار آن بود، نیاز به قوه تخیل زیادی نداشت به تلاش پر خرج سازش و انعطافی که وضعیت خواستار آن بود، نیاز به

قوه تخیل زیادی نداشت حکومت استبدادی امتیاز سنت ها، پشتیبانی دیوانسالاری ریشه دار و پشتوانه کلیسای ارتودوکس را د اختیار داشت کلیسایی که کمابیش به سلطنت وابسته بود. با این حال در دورانی که روسیه هر دم بیشتر پذیرای نفوذ خارجی می شد، توفیق حکومتی که کتمان ناهمسازی آن با زمان، پیوسته دشوارتر می شد تا حدود زیادی به خود شخص پادشاه بستگی داشت. به منظور توفیق در اعطای آزادی به توده ها به منظور جلوگیری از حرکت توده ها به ستاندن آزادی به اقتدار و شخصیت کسی چون الکساندر دوم و یا حتی الکساندر سوم نیاز بود.

– خانواده امپراتوری:

انزوایی که در آن، طبیعت محبوب و بدگمان او، امپراتور را پس می راند، به سبب شخصیت امپرانس؛ شاهزاده خانمی از تبار هس – دارمشتات باز هم تشدید می شد. این شاهزاده خانم آلمانی تبار با تعصبی خاص نودینان خود را به دامن مذهب ارتودوکس انداخته بود. بدون این که پیوندهای خود را با آیین پروتستان گسسته باشد. بی بهره از وجاهت ملی، مظنون به دوستی با نژاد آلمانی، نا آسوده در میان جمع و مخالفت تشریفات رسمی، زنی که موفق نشده بود خود را به وطن دوشم بقبولاند، تمام عشق و محبت خود را متوجه شوهری کرده بود که وی را در استیلای خویش داشت دسپری مبتلا به هموفیلی، الکسی نیکایویچ، که وضع مزاجی او لحظه ای آرامش برایش باقی نمی گذاشت. به علت اضطراب مادرانه او بود که از نوامبر

۱۹۰۵، راسپوتین معزر خود را به او نزدیک کرده بود، و این همان کسی بود که حضورش در

کنار تاج و تخت. امپراتوری را از فضاقت می انباشت.

هرزگی و عیاشی هایش برای دور کردن این راهب دروغین از دربار کفایت می کردند. راهبی

که دو پهلویی دلهره انگیز شخصیتش بیشتر در خور رمانی از استاد یوفسکی بود. لیکن نفوذ

سودمندی که ظاهراً او بر سلامت کارویچ داشت و سلطه اش بر امپراتوریس او را در دربار

حفظ کرده بودند. هنجار عامیانه او نیز به کمکش می آید. شاهزادگان که در کار سکونه سلو

منزوی شده بودند، در شخص او تر جهان آن چیزهایی را می دیدند که احساس می کردند

خود از آنها جدا مانده اند. عطر سرزمین روسیه، روح مهربان مدم آن، و حتی نبض ملت.

– ضعیف رژیم:

رژیم سلطنتی بی اعتبار به سبب حضور افرادی چون راسپوتین، ؟؟؟ به سبب سرسختی

کورکورانه نیکلای دوم، در کشور ریشه ای نداشت. آنچه در سال ۱۹۱۴ بیشتر نگران کننده

بود، آغاز دوباره اغتشاش های کارگری و یا موج تازه ای از اعتصای ها نبود، چرا که همه

انقلابیون سرشناس، یا روانه اردوگاه ها و یا محکوم به تعیید شده بودند، بعلاوه کارگران از

این سوسیالیستی های انقلابی روی گردان بودند زیرا نه دیدگاه هایی را درک می کردند، نه

انشعاب های شان را و نه رقابت سخت و مشاجره آمیزشان را مگر این بیشتر ناشی از آن خلا

سیاسی بود که رژیم پیرامون خود به وجود آورده بود. فعالان سیاسی به خارج از کشور پناه

برده بودند، بویژه فعالیت سیاسی، حزب کارگران سوسیال اکرموکرات انقلابی روسی به که

گهگاه گنگره های خود را در پایتخت های اروپایی برگزار می کرد. در گنگره بروکس- لندن بود که بویژه انشعاب میان او فراکسیون حزب صورت گرفت. جناح بلشردیک، حزبی متمرکز و با انضباط را توجیه می کرد که تنها قادر به هدایت انقلاب مورد نظر تا به آخر خواهد بود. جناح؟؟؟ مخالف با حزبی «دیکتاتوری» و موافق با تاکتیک انقلابی مرحله ای، با کمک مقدماتی بورژوازی لیبرال، برخورد روسیه در کنار لیبرال های ناتوان و کارگران فاقد تئوری، تنها اکتبریتها و سان نوارها به حساب نمی آمدند که احزاب حکومتی شمرده می شوند و مدافع اتوکراس بودند و هنرشان بی تحریکی سیاسی بود. در غیاب هر گونه حمایت افکار عمومی، تنها امکان ارائه کراریکاتوری از فعالیت سیاسی وجود داشت. ناتوانی رژیم از قرار دادن افراد علاقه مند به خدمت در موضوع واقعی آنها پا فشاری مسئولان در سد کردن راه اصلاحات، دقتی که آنها در کانالیزه کردن ناخرسندی اجتماعی به سد انقلاب نشان می دادند. اینها بودند ضعف های سیستم حکومتی روسیه در سال ۱۹۱۴.

رژیم علاوه بر آن که چنان موفقیتی در سهمیم کردن زحمت کشان در پیشرفت کشور به دست نیاورده بود، بلکه در اینجا در زمینه های مشارکت آنها در زندگی سیاسی ملی نیز شکست خورده بود و توده های مردم را به موضعی انفعالی و مخالفت آنها کشانده بود، موضعی که در سال ۱۹۱۷ می بایست بروز و ظهور می یافت صاحب نظران گفته اند آنچه اتوکراسی را تأمین اندازه تألم انگیز می سازد زوال آن نیست ناتوانی آن در بهره گیری از نیروهای خلاق جامعه روسیه است محرومیتی است که این رژیم بر انگیزته و مهر افراط گرایی که بر زندگی سیاسی

روسیه زده است به تهدید واقعی در بیسوادی سیاسی توده ها بود، که در حالت بی تجربگی یا به حال افراط گرایی خود به خود رها شده بودند.

۴- جنگ :

- شکست ها :

در واقع در این زمان بود که جنگ این «شتاب دهنده» بی نظیر «تاریخ» (به گفته لنین) در اوضاع مداخله کرد. این جنگ و شکست هایی که بلافاصله در پی آورده دیری نپایید که به میانه روترین محافل نیز، انتخاب یکی از دو راه، حفظ اتوکراسی یا درستکاری روسیه را تحمیل کرد.

در دو نوبت ارتش روسیه، به لحاظ تعهدات خویش به عنوان همپایان، دست به تهاجم هایی پیشرس زده بود تا از ارتش فرانسه، ابتدا هنگام عقب نشینی از بلژیک و سپس در نبرد مارن حمایت کرده باشد.

فاجعه ای دو گانه:

«هیددنببرگ ارتش دوم سامسونف را شکست می دهد و در منطقه دریاچه های مارزوی ارتش اول رننکامپ را نابود می سازد. جنگ های سال ۱۹۱۵ نیز کمتر فاجعه بار نبودند: با سقوط ورشو، لهستان به دست آلمان ها می افتد که در روسیه سفید نفوذ می یافتند و جزئاً کشورهای منطقه با لیتیک را به تصرف در می آوردند. پتروگراد نیز ظاهراً تهدید می شد. روسیه، محاصره شده در دریای بالتیک و دریای سیاه، ناگزیر به آذوقه رسانی به نیروهای خود از طریق

بندولددی وستک و مورماسنک در یک محاصره علمی قرار گرفته بود. ارتش، با تجهیزات و تدارکات ناچیز به طوری که سربازان ناگزیر شده بودند موقع حمله، جنگافزارهای خود را از میان اجساد موج های قبلی جمع اوری کنند. قابلیت حمله خود را از دست داده بود. ارتش که تا آن هنگام متون فقرات رژیم به حساب می آمد. از دو نظر متزلزل شده بود: تلفات انسانی غیر قابل شمارش و جارجایی مکرر و فرماندهانش. ناگزیر شده بودند افسران قدیمی و درجه دارانی را که در سراسر دوران خدمت با وفاداری نسبت به سلطنت تربیت شده بودند با افسران جزء ذخیره که با شتابزدگی ارتقای مقام یافته بودند تعویض کنند، این افسران که از محافل دانشجویی، لیبرال یا خرده بوژروازی بر آمده بودند، عقاید اصلاح طلبانه و حتی علاقه انقلابیشان، آشکار بود. به رغم موفقیت در حمله بروسیلف، سال ۱۹۱۶ برای این ارتشی که از نظر فرماندهان خود شکل دموکراتیک می یافت و از جهت سربازان، روحیه خود را می باخت، سال مجران بود، شکست ها و محرومیت هایی که ارتش از دو سال پیش متحمل شده بود، رشته وفاداری آن را نسبت به سلسله رومانف از هم می گسست: در آخرین ماه های سال، شما فراری ها یک میلیون نفر تخمین زده می شد. سربازان باگام های خود به نفع صلح رأی می دهند.

– فروپاشی حاکمیت:

بادی رژیم فرصتی را که جنگ در اختیار آن نهاده بود تا با جمع کردن نیروهای سیاسی فعال ملت در اطراف خویش، به بهانه دفاع از روسیه با رعایایش آتشی کند، از دست داد. امپراتور که با شکست و ادراهای ارتش روس، فرماندهی عالی و واقعی را در دست گرفته بود، افکار عمومی را نا دیده می گرفت و یا با آن برخورد پیدا می کرد. نشت های دو ماه گاه به گاه دچار وقفه می شد؛ ناموجه ترین وزرا از پی یکدیگر بر مسند می نشستند. سوخومیلیموف که مدتها وزیر جنگ بود و شایع بود که محرمانه روابط با آلمان ها دارد، از کاربرکنار شده و برای چند ماهی روانه زندان شده بود بی ثباتی و نحوه انتخاب نخست وزیران چنان بود که افکار عمومی را از حکومت روی گردان می ساخت: استورمر، پیرمرد فاسد جانشین گور میخین می شد که در نوکر صنعتی ضرب المثل شده بود، و مردمی مورد تنفر چون پروتوپوپف به وزارت کشور می رسید و پس جای خود را به آن تره پف- جلاد سال ۱۹۰۵ و پس از او به شاهزاده گولیسین می داد که آن قدر ضعیف بود که نمی توانست مانع شود که پروتوپوپف به جای او حکومت نکند.

این انتصایات پی در پی تزلزل امپراتور را ثابت می کرد و انتخاب وزرا انزوای او را. افکار عمومی که از پی شکست های نظامی بهت زده شده بود، همه جا ممان به خیانت می برد خود امپراتودیس مورد سوء ظن قرار گرفته بود و همین طور شما ر زیادی از اطرافیان نیکای دوم و ستاد بزرگ نیز که از برداشته شدن قسمتی از مسئولیت از دوش خویش خرسند بود. برای

متوقف کردن شایعاتی که در پخش آنها بی گمان خود نیز دخالت داشت هیچ کاری نمی کرد.

قتل بازیگر اصلی، راسپوتین در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۶، و شادی و شعفی که مردم با شنیدن خبر

آن از خود نشان دادند از رخدادهایی هنوز وخیمتر بود. (کوکن، ۱۳۶۹، ؟؟؟، ۳۰)

جزوه: انقلاب روسیه

زمینه های پیدایش انقلاب اکتبر:

در تحولات عظیم سیاسی اجتماعی و اقتصادی اروپا، روسیه تحت سلطه مطلقه، تزارها بوده و

از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و نیز تکنیک بسیار عقب مانده بود.

حدود ۹۰٪ از مردم این کشور تحت نظام ارباب - رعیتی مرواژ به کشاورزی اشتغال داشتند.

سیستم کشاورزی از اوایل قرون وسطی به صورت اشتراکی بود، و کشاورزان از خود زمینی

نداشتند و زمین ها در اختیار فردی بنام «میر» بمعنی جمع بود که محصولات را جمع اوری

نموده و مقدار بسیار ناچیزی از آن را در اختیار کشاورزان و رعایا قرار می داد و دارای

اختیارات وسیعی در حوزه استحفاظی خود بود. میر «جمع» از سوی حکام تزارو یا فئوردال

ها بر اساس وراثت و یا بکوسن بر گزیده می شد و اموری همچون گردآوری قشون، قضاوت

و جمع آوری محصولات کشاورزی و مالیات را بر عهده داشته و در مواقع عاملی برای

سرکشی رعایا بود.

امواج انقلاب در اروپا، روسیه نزاری را نیز تحت تأثیر خود در آورده و قیام «کابریست ها» در
دسامبر ۱۸۲۵ در زمان تراز اسکندر اول با هدف پایان دادن به نظام سرواژ و برپایی حکومت
مشروطه شکل گرفت.

دکابریست ها با بوجود آوردن «مجمع نجات» خواستار ایجاد اصلاحاتی در نظام سیاسی
اجتماعی روسیه گردیدند. تزار الکساندر دوم در سال ۱۸۶۱ م بناچار و برای کاهش فشارهای
ناراضیان و دادن ظاهری دموکراتیک به حکومت خود الغای نظام سرواژ را اعلام نمود. با
امضای این فرمان گر چه حقوق اندکی به دهقانان داده شده ولی بار هم اراضی وسیعی در
تملك ماسکان بزرگ باقی ماند و دهقانان.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

منابع:

- پزشکزاد، ایرج، مروری در تاریخ انقلاب روسیه، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۳.

- کارمایکل، جوئل، ترجمه دکتر هوشنگ امیر مکرری، تاریخ انقلاب روسیه، انتشارات رازی،
چاپ اول، ۱۳۶۳.

- گداویه کرکن - فرانسه، ترجمه دکتر عباس آگاهی، ناشر مؤسسه چاپ و انتشارات آستان
قدس رضوی مشهدف چاپ اول، ۱۳۶۹.

- استاد میر حسینی، جزوه درسی (انقلاب های جهان)، انتشارات دانشگاه یزد.